



۲۰۱۷/۰۸/۲۹



محمد ولی آریا

سوال عقب ماندگی ملل و اوج گیری تضاد های جهانی

قسمت چهارم

درس هند:

استعمار برتانیه در نیم قاره هند نسبت به امریکای شمالی برای وی به مراتب پر منفعت تر بود، کمپنی هند شرقی در سال «شانزده صد»، قدم به هند گذاشت و این اقدام، دوصد سال پیشتر از انقلاب صنعتی و «هشتاد و هشت» سال قبل از «انقلاب شکوهمند» در انگلستان به وقوع پیوست که به صراحت حاکی از آن است که عامل مادی ثروت و انکشاف سیاسی بسیار قبل از تکامل صنعت در آنجا ریشه گرفته بود و این درست مصادف با قرونی بود که مسلمانان در ادامه تجارت و تبادلۀ جهانی در زیر فشار حاکمیت های مطلقه و رژیم های مستبد داخلی و شیوه های اقتصاد استثماری در تقلا بودند. از سوی دیگر رقابت های توطئه آمیز و حریصانه دول اروپائی در خلق موانع در تجارت مسلمانان، باعث رکود اقتصادی ملل مسلمان گشت، چنانچه حتی به تهدید جانی کسانی می پرداختند که با مسلمانان به تبادلۀ اموال ممنوعه اقدام می کردند، مثلاً اجازه نمی دادند کسی به مسلمانان چوب بزرگتر از «یک صد و پنجاه سانتیمتر در پانزده سانتیمتر» را بفروشد تا مبادا از آن بغرض ساختن کشتی استفاده کنند.

اما اروپائیان در بهره گیری از کلیه اختراعات، طب، ریاضی، کیمیا، نجوم و تفکر فلسفی ای که توسط مسلمانان رایج و ترغیب شده بود هیچ مانع و درنگی نمی شناختند.

کمپنی هند شرقی ابتداء در رقابت با کمپنی های هند شرقی فرانسه و هالند و هدف ظاهری تبادلۀ تجارتي، تقریباً دوصد شصت سال مستقیم و یا غیر مستقیم توسط عمال گوش به فرمان (پیبت) های خود برهند حاکمیت راند. با وجود آنکه با ادعای تجارت آمده بود، در سال «هجده و صد سه» بر یک لشکر خصوصی «دو صد شصت هزار» نفری در هند فرمان می راند. این تعداد دو برابر قوای نظامی برتانیۀ آن زمان بود. هدف این لشکر خصوصی، جز سرکوبی هر نوع جنبش مخالف و اشغال موج آسای نیم قاره هند چیز دیگری نبود. بالاخره در اثر تمویل شیوه های ستم گرانه و اهانت به حیثیت و مقدسات مردم هند، این لشکر دست به شورش زد و در نتیجه چهره واقعی امپراطوری از پس ابر تجارت و تبادلۀ نمایان شد که در سال «هجده صد و پنجاه و هشت»، دولت برتانیه نیم قاره هند را جزء تاج و تخت انگلستان بنام «راج برتانیه» اعلام کرد.

کمپنی که در پیشرویی خود به سوی مرکز نیم قاره با تعذیراتی از جانب امپراطور مغل و دولت بریتانیا مواجه بود در «شانزده و صد و دوازده» تقاضای فرستادن هیأت دیپلماتیکی را به دربار جهانگیر نمود تا یک قرار داد تجارتي با وی به امضاء برساند، این هیأت بسیار مؤفق بود چنانچه در ختم مذاکره، «نورالدین سلیم جهانگیر» نامه ای با متن ذیل به «سر توماس روی» رئیس هیأت انگلیس فرستاد:

«به خاطر اطمینان شما به عشق شاهانه، من به تمام قلمرو سلطنتی دستور دادم که تمام تجار ملیت انگلیسی دوست من هستند، هر جایی که برای زندگی انتخاب می کنند، آنها آزادی بدون قید و شرط دارند و به هر بندری که مواصلت می کنند، نه پرتگالی ها و نه هیچ کس دیگری جسارت تجاوز به راحت آنها را ندارند، و در هر شهری که آنها مسکن می گزینند، من به همه والیان و افسران خود دستور داده ام که به آنها آزادی در خور تقاضای آنها را در فروش و خرید و انتقال به کشور شان به دلخواه آنان بدهند.

برای تأکید بر عشق و دوستی، من آرزو می کنم که جناب والا شان به تجار خویش دستور بدهند تا در کشتی های خود اشیای کمیاب و چیز های قیمتی در خور قصر من بیاورند. از شما رضایت خواهم داشت تا مکاتیب شاهانه تان را برای من در هر موقع بفرستید، من خوشنود خواهم شد. صحت شما و معاملات سود آور برایتان می خواهم، دوستی دو جانبه ما بی منتهی است.

نورالدین سلیم جهانگیر»

د پائو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

این نامه حکایتی است از جلال و جبروت شاهان مشرق زمین که ملت های شان حق نگرستن به صورت آنان را نداشتند و چون گذر می کردند مردمان باید خاک را می بوسیدند و همه دار و ندار ملت ، ملکیت شاهان بود، و زندگی و مرگ انسان را طبع حکام تعیین می کرد؛ اما زمانیکه با بیگانگان سفید چهره و چشم آبی مواجه می شدند، چیزی بیشتر از یک خوش نشین کرنشگر نبودند و همه حقوق و امتیازات ملی و ملکیت یک کتله عظیم انسانی را چون مال شخصی، صرف برای آنکه قصر های شان رنگین معمور باشد فدا می کردند و باکی نداشتند که اقدامات شان سر نوشت ملت ها را به کجا می کشاند.

چنانچه در سال « شانزده صد هشتاد و دو » لشکر کمپنی به اصطلاح تجارتي هند شرقی با لشکر اورنگزیب امپراطور هند مصاف داد و شکست خورد. هیأت کمپنی در برابر اورنگزیب به خاک افتاد و غرامات جنگ را پرداخت و عده خوش خلصتی آتی را به امپراطور سپرد و دو باره نهاد های کمپنی را در بمبی و کلکته بر قرار ساخت .

سیزده سال بعد در « شانزده صد و نود و پنج » یک دزد دریائی انگلیسی بر بزرگترین کاروان تجارتي امپراطور هند حمله کرد و گرانترین خزانه امپراطور معادل (سه صد و بیست هزار) پوند طلا و جواهرات را که بقیمت امروز معادل (شصت و پنج ملیون) پوند می شود، به یغما برد؛ مگر تاریخ چنان سرقت دریائی بزرگی را از دارائی های کمپنی هند شرقی ثبت ندارد.

منافع حاصله کمپنی هند شرقی در هند چنان ثروت سرشاری برایش به ارمغان آورد که مدیران کمپنی را صاحب ملکیت های وسیع و تجارت های ثروت زا در انگلستان ساخت و قدرت سیاسی در دست آنها با ایجاد « لابی » ها (گروه های فشار سیاسی و مالی در پارلمان) تمرکز یافت که در نتیجه کمپنی با پارلمان به مبارزه برخاست و مقررات کشوری را در معامله باهند بکلی لغو کرد و دست باز و بی دریغی در استثمار ملت هند یافت چنانچه در سال « هجده صد و یک » فروش کمپنی در هند به « هفت ملیون و ششصد و دو هزار و چهل و یک » پوند معادل «یک ملیارد و پنجصد و چهل و چهار ملیون و یکصد و شصت و چهار هزار و پنجصد و هفتاد و هشت » پوند امروزی رسید.

کمپنی هند شرقی با تمام راجه های آزادیخواه به صورت منفرد جنگید و اکثر آنها را شکست و سر زمین و ثروت های شانرا غصب و تصرف کرد؛ اما امپراطور هند چون پهلوان فربه و بی حس و خوابیده ای در همه اوضاع بیطرف بود.

در قرن هجده برتانیه در تبادله با سلطنت کینگ در چین به سرمایه باد آورده ای نیاز داشت. انگلیس ها برای تدارک آن، تریاک را که کشت و تبادله آن در چین ممنوع بود، در بنگال کشت می کردند و از کلکته (همان شهری که بعد از شکست از اورنگزیب ، در بدل یک خاک بوسی اجازه تأسیس مرکز تجارتي در آنجا را از امپراطور گرفته بودند) به چین بصورت قاچاق می فرستادند. چنانچه پولی که کمپنی در خرید چای به چین می پرداخت ، همه از فروش تریاک در چین حاصل میشد. تنها در سال «هجده صد و سی و هشت » مقدار قاچاق تریاک به چین به « یک هزار و چهار صد » تن میرسید .

چینائی ها مجازات مرگ برای قاچاقچیان تریاک وضع کردند و یک کمیسیون امپراطوری برای مبارزه با آن بوجود آوردند که در پاسخ آن امپراطوری بریتانیا منحصیبت یک دولت قاچاقچی تریاک، با چین به جنگ پرداخت و با شکست امپراطور چین، هانگ کانگ را از چین گرفت و بر اساس مفاولة «نانکنگ » بازار چین بروی تریاک انگلیس و سایر ملل باز شد و یکی از دو کمپنی هند شرقی بازار تریاک در چین را اشغال کرد .

جنگ دوم تریاک، توسط دو کشور رقیب خشن در اروپا؛ اما متحد در برابر آسیا، یعنی فرانسه و انگلستان مشترکاً در مقابل چین از « هجده صد و پنجاه و شش » تا « هجده صد و شصت » دوام کرد که باز هم چین خمار آلود، جنگ را باخت و صدور تریاک به چین رسمی شد تا جائیکه ایران و ترکیه نیز تریاک شانرا به بازار چین می فرستادند .

ثروت های سرازیر شده از مستعمرات آسیا و افریقا و امریکا که بریتانیا را در جنگ با فرانسه پیروز گردانید بود او را به انقلاب صنعتی کشاند و بر رقبای اروپائی اش برتری داد . تقاضا برای محصولات هندی برای ایجاد یک نیروی نظامی پایدار برای یک امپراطوری جهانی، ضروری می نمود.

از یاد دسترسی به مواد خام و جست و جوی طرق مؤثر تولید و فروش جهانی آن و انقلاب صنعتی، برتانیه را به دوران ماریپیج ثروتمندی و زندگی مرفه اقلیت های بر خوردار رهنمون شد. در نتیجه برتانیای کبیر بر جاده رشد و پیش آهنگی صنعتی جهان قدم گذاشت.

ما نیمرخ استعمار اروپا را بصورت نمونه در دو قاره آمریکا و آسیا دیدیم و حال افریقا را باشتاب گذر می کنیم . بر «کانگو» چه گذشت :

مطالعه گانگو از آن جهت حایز اهمیت است که در این سرزمین غنی، ملت فقیر آن، شلاق تمام مظاهر استعمار کهن و جدید را بر پشت برهنه و خونین خویش لمس کرده است.

کانگو کشوری است سرشار از منابع طبیعی و معدنی که می توانست یکی از برخوردار ترین ملل جهان باشد اما این خطه بزرگ افریقا در پنجه استعمار و استبداد داخلی به یکی از فلاکت بار ترین سرزمین ها مبدل گشته است . گانگو از لحاظ تاریخی در قرن پانزده با معیار های افریقائی، دارای یک ساختار سیاسی بسیار متمرکز بود تا جائیکه « امبازا » پایتخت آن، جمعیتی در حدود شصت هزار نفر سکنه داشت. جمعیتی برابر « لیزبون » پایتخت آن زمان پرتغال و بیشتر از جمعیت لندن که به پنجاه هزار نفر می رسید .

پادشاه گانگو « انزینگا انکوو » در ارتباط با پرتگالی ها به مذهب کاتولیک گروید و نامش را به « ژوانوی اول » تغییر داد. کانگویی ها با قلبه آهنین و کشت و زرع آشنا شدند و به ابداعات کشاورزی دست زدند. شیوه های غربی را در لباس و طراحی منزل از اروپائی ها تقلید کردند؛ اما این نو آوری ها در زیر فشار فرهنگ تفنگ و محرک بازارهای برده فروشی، با شکست مواجه شد.

در سال « هجده صد و هفتاد » بلژیکی ها قدم به کانگو نهادند و پادشاه بلژیک « لیوپولد دوم » حق حاکمیت بر کانگو را بر اساس کنفرانس برلین که در آن شانزده کشور اروپائی به شمول ایالات متحده و ترکیه عثمانی شرکت داشتند به خویش اختصاص داد. در این کنفرانس کلیه اشتراک کنندگان فیصله کردند که در بازرگانی کانگو بدون تعرفه های کمرگی دسترس داشته باشند و سرزمین کانگو بین کشورهای فرانسه و پرتغال و ملکیت خصوصی لیوپولد دوم تقسیم گردید. فیصله کردند تبادل و فروش برده تا سال « هجده صد هشتاد و پنج » محدود گردد. آن سال رسید؛ مگر لیوپولد دوم، کانگو را ملکیت شخصی خویش اعلان کرد و آنرا « دولت آزاد کانگو » نام نهاد و تمام ملکیت های کانگویی ها را ملکیت دولت آزاد اعلام نمود و بعداً علاوه کرد که تمام تولیدات عاج و رابر که در زمین دولت آزاد کانگو بدست می آید متعلق به دولت آزاد کانگو است .

لیوپولد دوم در « هجده صد و هشتاد و نه » کنفرانسی در لغو بردگی در بروکسل دایر کرد و لشکر خصوصی ای بنام «لشکر جمهوری» متشکل از اروپائی های سفید، عساکر بلژیکی و مرسنری ها (عساکر اجیر) ممالک دیگر در زیر این عنوان که با برده فروشان عرب و پرتگالی در کانگو خواهد جنگید بوجود آورد؛ اما درحقیقت آنها وظیفه شکستاندن کلیه قیام ها را داشتند و حافظ بالقوه منافع لیوپولد بودند. این عساکر بعداً از زنگبار و افریقای غربی آورده می شدند و یا از کانگو استخدام می شدند. در حقیقت لیوپولد، خود برده فروشان را به آوردن آنان ترغیب می کرد. اولین وظیفه این لشکر خصوصی، استعمار کارگران برای تشویق تبادل رابر بود. این بردگان از کانگوی بالا آورده می شدند و تعدادی هم که در طفولیت از دهکده هایشان اختطاف و ربوده شده بودند و نزد هیأت های رومن کاتولیک آورده می شدند تا تمرینات عسکری شبیه بردگی را ببینند. این لشکر خشن بصورت عادی ، مردمان را گروگان می گرفت، آنها را شکنجه می کرد و به قتل می رساند. به فامیل های متمرکبین و شورش تجاوز جنسی می نمود. دهکده های ناراضی را آتش می زد و دستان کانگویی ها را به شمول اطفالشان می برید. دست بریده انسانها به افسران آورده می شد تا به آنها نشان دهند که گلوله ها به هدر نرفته است. زیرا افسران نگران از آن بودند تا زیر دستان شان کارتوس ها را برای شکار حیوانات مصرف کنند ، بنابراین به عساکر فرمان می دادند که در بدل هردانه کارتوس مصرف شده یک دست بریده تحویل دهند. این قطع ید هم چنان وسیله ای بود برای دهشت زدن به مردمان بومی برای اطاعت .

لیوپولد دوم درسال « هجده صد و نود و دو » با دادن امتیازات رزق رابر و تجارت عاج به اروپائیان اجازه داد تا آن افریقائی هائی را که به حد کافی به کار شاقه نمی پردازند، توقیف و مجازات کنند.

در کانگو، رابر چون برازیل و سایر ملل جنوب شرق آسیا با بیشتر زدن به درخت بدست نمی آمد؛ بلکه رابر در کانگو از بته های دونه برزمین و درختان حاصل می شد که کانگویی ها مجبور بودند با تن برهنه بر روی این بته ها بلغزند و لوت بزنند تا شیره رابر، بر روی جسم شان بچسبد، زمانیکه این رابر خشک می شد، باید آنرا از روی

جسم با درد طاقت فرسا تراش می کردند که در نتیجه تمام موها و حتی بعضاً پوست انسانها با آن کنده می شد و به همین دلیل بود که کانگویی ها آنرا «رابر سرخ» (رابر خون الود) می گفتند

کاهش در جمع آوری رابر به مقدار معین توسط کانگویی ها مجازات مرگ به دنبال داشت که در نتیجه هر بار مقدار معین رابر با دست های بریده تادیه می شد. این دستان بریده یا توسط عساکر جمهوری و یا توسط افراد دهکده جمع آوری می شدند. حتی قبایل با همسایگان خود به جنگ می پرداختند تا دست هائی جمع آوری کنند که در بدل کمبود تحویل مقدار معین رابر به دولت آزاد لیوپولد، از آن استفاده کنند. زیرا تهیه رابر به مقدار تعیین شده، از حد توان جسمی آنها به مراتب بیشتر بود و دهکده ای که از تهیه رابر امتناع می ورزید باید از انسان پاک ساخته می شد.

یک افسر خورد رتبه اروپائی که بر حمله و مجازات دهکده ای اعتراض کرده بود حکایت می کند که «افسر اروپائی دستور داد دستان مرد ها را قطع کنیم و بر دیوارهای چوبی اطراف دهکده ببابویم و هم چنان زنان و کودکان را چون صلیب بر روی دیوار ها آویزان کنیم».

بعد از قتل یک نفر کانگویی، عسکری از لشکر جمهوری به یک کشیش مسیونری که اولین بار شاهد چنین جنایتی بود گفت: «بر قلبت فشار نیاور، مارا می کشند اگر رابر نیاوریم، کمیشنر به ما وعده کرده است که اگر ما دستان زیادی ببابوریم وظیفه عسکری مارا قبل از موعد خاتمه می دهد»

سید مملو از دست بریده در جلو قوماندان اروپائی، سمبول دولت آزاد کانگو شناخته می شد. این دست های قطع شده بعضاً به جای پول رایج معامله می شد و حتی لشکر جمهوری معاشات شانرا به تناسب دست های جمع آوری شده دریافت می کردند.

اقدامات ضد انسانی دولت آزاد لیوپولد در کانگو، وجدان جهان را تکان میداد. سقوط قیمت رابر در بازار جهانی در اثر تولید بیشتر آن توسط سایر اروپائی ها در مستمرات آسیائی و امریکائی، شدت خشونت و استثمار بر کارگران کانگویی را طاقت فرسا ساخت. اما لیوپولد با دادن امتیازات به کاتولیک های بلجیم کوشید سر و صدا هارا خاموش کند. او به نشرات رشوه می داد و منتقدین را متهم به روابط خصوصی با سایر استعمار گران می ساخت. حکایات شاهدان عینی و مسیونری ها (میلغین مسیحی) خنثی ساخته می شد، طوریکه شایع می کردند که پروتستان ها می خواهند کشیش های کاتولیک را بد جلوه دهند.

او انجمنی متشکل از کشاوران امریکائی و اروپائی به ریاست خویش برای افریقا ساخت و در طی سفر هایش در کانگو، مقالاتی را با سران قبایل به امضاء رسانید. یک کشف فرانسوی «کرسنتین د بون کمپ» راجع به این موافقت نامه ها نوشت:

«قرار داد هائی که با این مستبدین کوچک افریقائی منعقد می شد، بصورت عموم حاوی چهار صفحه طولانی بود که آنها یک کلمه آنرا نمی فهمیدند و از آنجائی که بر روی آن به شکل صلیب خط می کشیدند تصور می کردند، به صلح دست میابند و تحفه ها دریافت خواهد کرد، در حالیکه برای قدرت های اروپائی یگانه چیز مهم در جریان مذاکرات، جدل برای اشغال اراضی بود. اینها برای لحظه ای به آزادی سیاه ها اعتنائی نداشتند».

در ظرف سیزده سال از «هجده صد و هشتاد و پنج» تا «نزده صد و هشت» میلیونها کانگویی در زیر فشار استثمار کننده و قحطی و مرض تلف شدند؛ اما لیوپولد دوم، اروپای همدم را قانع ساخت که او مصروف خدمات انسانی و فلانتروپیک (خیریه) است، در حالیکه هدف اصلی وی خروج عاج و رابر و منرالها از کانگو و فروش آن در مارکیت جهانی بود. چنانچه دولت آزاد کانگو در دست لیوپولد دوم، یک توطئه و فساد بزرگ بین المللی در اوایل قرن بیست تلقی می شود.

کشتار کارگران کانگویی توسط کارگزاران سفید پوست، الهام بخش «جوزف کانراد» در کتاب معروف او بنام «قلب ظلمت» گشت او فریاد ملت کانگو را در جهان بلند کرد. زیرا کشتار های مستقیم و غیر مستقیم در کار اجباری توسط دولت آزاد، بیست فیصد نفوس کانگورا به کام مرگ فرستاد.

آخرین تحقیقات مستقل توسط مردم شناس (انترپالوجست) «جین وانسینا» با مطالعه منابع محلی (دفاتر پولیس - دفاتر مذهبی، شیوه های زبانی، جنسیت شناسی و یاداشت های شخصی) هم چنان کمیسیون دولتی بلژیک در «نزده صد و نوزده» موافقت دارند که در طی این دوران نصف نفوس کانگو معدوم و از بین برده شده است.

در نتیجه یک حرکت جهانی برای کانگو شکل گرفت که شخصیت هائی چون «سر آرتور کونن» دوکتور و نویسنده سلسله داستان های «شرلوک هولمز» و «مارک تواین» نویسنده معروف، «جوزف کانراد» نویسنده

کتاب « قلب ظلمت » « بوکر تی واشنگتن » برده، آموگاز، مبارز حقوق مدنی و مشاور ریاست جمهوری ایالات متحده و « برتراند راسل » فیلسوف معروف ، در مورد بد رفتاری با نفوس کانگو به پا خاستند .

بالاخره صد سال بعد در « دوهزار و چهار » بود که بر اساس راپور « رابرت و شبوردر »، اروپائی ها اقرار کردند که آنچه در دوران دولت آزاد کانگو واقع شده است « جینوساید » (قتل عام) بوده است.

امریکائی ها و اروپائی ها نیز پرده از روی جنایات رقیب بلژیکی خویش بر می داشتند . لیوپولد بر دوام رژیمش تلاش می کرد مگر آرای جهانی ختم قدرت شاه را میخواست و در نتیجه دولت بلژیک، دولت آزاد کانگو را لغو کرد و در « نژده صد و هشت » کانگو را کالونی بلژیک اعلان نمود و کانگو جزء مستعمره بلژیک بنام « کانگوی بلژیک » قرار گرفت، زیرا سرمایه گذاران بلژیکی حاکمیت دولت آن کشور را بر کانگو ترغیب می کردند تا بر معادن دست نخورده آن دست یابند.

این، از باران برداشتن و زیر ناودان گذاشتن استعماری را عیناً در مورد شورش سپاهیان « سپوی » نیم قاره هند در برابر کمپنی هند شرقی برتانیه نیز مشاهده کردیم که چگونه استعمار گران زمانیکه یا با اعتراضات و قیام های آزادی خواهانه مواجه می شدند و یا عمر شیوه عمل خود را کوتاه می یافتند، دست به توطئه می زدند ، چنانچه برتانیه با شورش های « سپوی » به عوض دادن آزادی به هند، لباس استعمار را رو گردان کرد و هند را مستقیم مستعمره بریتانیا اعلان نمود که بلژیکی ها نیز همان شیوه معروف را تکرار کردند .

مثلاً حاکمیت دولت بلژیک بر کانگو، یک استعمار سه بعدی بود متشکل از منافع دولت، مسیونری ها و کلیسا و کمپنی های خصوصی . هرگاه منافع دولت و کمپنی های خصوصی در نتیجه اعتراضات نفوس بومی به خطر مواجه میشد آنها به اقدامات متشدد و کوبنده مشترک می پرداختند.

بین سالهای «نژده صد و چهل » تا « نژده صد و پنجاه » در کانگو شهر ها پدید آمد ، اداره مستعمرات به انکشافاتی دست زد تا منطقه را یک مستعمره نمونه بسازد . یکی از این اقدامات انکشافی، ایجاد یک قشر متوسط افریقائی اروپائی مآب بود . چنانچه در کانگو برای اولین بار بعد از آن همه کار اجباری و کشنده در بیشتر از نیم قرن، اولین بار کارگر با معاش بوجود آمد. دولت بلژیک در سال « نژده صد و پنجاه و سه » برای اولین بار اجازه داد تا کانگویی ها در کشور خویش و سرزمین آبائی خود، حق خرید و فروش ملکیت را بنام خویش حاصل کنند .

استثمار اقتصادی که مقدم ترین هدف مستعمره چیان بود باعث گشت که اعمار خط آهن یکی از مهمترین اقدامات برای انتقال منرال ها و مواد زراعتی تلقی گردد.

دولت مستعمره و قدرت سفید ها توسط مردم کانگو به «بولو متاری» (سنگ شکن) موسوم شده بود . این به تشبیه اقدامات « ستانی » بود که راه خود را در جنوب کانگو با دینامیت و مواد منفجره باز می کرد و این عنوان را مردم به مورد دولت غیر قابل مقاومت استعماری داده بودند

این اقدامات در زیر عنوان تبدیل یک جامع بدوی به نمونه غرب بود؛ اما سیاه ها تا سال « نژده صد و پنجاه »، از ساعت «نه» شب تا «چهار» صبح حق بر آمدن از منزل نداشتند که اگر آنرا محاسبه کنیم از اعلان دولت آزاد لیوپولد در « در هجده صد و هشتاد و پنج» تا « نژده صد و پنجاه » در طول صرف « شصت و پنج » سال استعمار بلژیک، بر علاوه تحمیل ستم ها و کار اجباری، کشتار ها و دست بردن ها و قتل عام ها، بصورت نا مرئی تمام ملت کانگو « نژده » سال در کلبه های خویش محبوس نیز بوده اند.

برای جمع آوری ثروت، دولت مستعمره به کمپنی های اروپائی دست آزاد داد و سبب شد بلژیک یک امپراطوری اقتصادی گردد. ثروت های سرشار خلق گردید و به اروپا انتقال داده شد .

در سال « نژده صد و شصت » کارد به استخوان ملت کانگو رسیده بود ، در نتیجه حرکات فراگیر و متشدد برای آزادی سبب آزادی کانگو شد و جمهوری کانگوی لیوپولد ویل تحت ریاست « جوزف کازوبو » و صدارت « پاتریس لومومبا » بوجود آمد ؛ اما تداوم مداخلات بلژیک در امور کانگو و ترغیب گروپ های متخاصم و مداخله کشورهای شامل جنگ سرد بر سرزمین منرال ها این ملت را معروض « منرال کرس » یعنی (بد شگونی منرال) ساخت. اصطلاحی که جهان غرب برای ثروت های ملل عقب مانده اختراع کرده است که اگر این منابع ثروت در غرب باشد ، نعمت است و اگر در شرق واقع شود، یک مصیبت است. چنانچه زمانیکه آشکار شد افغانستان بر علاوه سایر منرال ها دارای منابع وسیع « لیتیم » است ، از همان روز شایع گشت که افغانستان شامل این « شگون بد » شده است. تا مداخله در افغانستان، محصول بخت بد او شناخته شود. نه مولود حرص بی پایان جهان غرب. کانگو در نتیجه این مداخلات ویرانگر از « نژده صد و شصت » تا « نژده صد و شصت و پنج » یک جنگ داخلی شدید را تحمل کرد .

پایان قسمت چهارم

ادامه دارد

د پانوی شمیره: له ۶ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په ځیر و لولئ